

تحلیل جایگاه اطمینان در قرآن و بازتاب آن در متون عرفانی

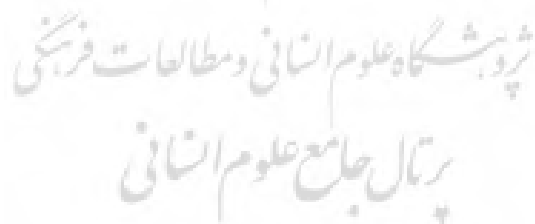
مریم محمودی^۱

چکیده

اطمینان و آرامش دل نقش مهم و اساسی در تکامل معنوی انسان دارد و آیات متعددی در قرآن به این موضوع اختصاص یافته است. در این آیات به نقش ایمان در ایجاد اطمینان و نقش اطمینان در کاملتر شدن ایمان اشاره شده است. نیز خداوند در آیات بسیاری مؤمنان را به ذکر و یاد خدا دعوت می‌کند که نتیجه آن اطمینان و آرامش دل است. بر اساس آموزه‌های قرآنی، اطمینان که به واسطه ایمان قوی و صفای ذکر و پس از مراقبه و مجاهده حاصل می‌شود همان آرامش و اعتماد دل و از رفیع‌ترین حالات عرفانی است. این جایگاه بلند و ارزشمند در عرفان اسلامی تحت تأثیر آیاتی است که عظمت و ارزش این عمل را بیان می‌کند. عرفا و بزرگان طریقت با درک اهمیت و عظمت اطمینان در سلوک الی‌الله همواره در سخنان خود و یا در آثار منظوم و منثورشان سالکان طریق را متوجه جایگاه مهم این حالت عرفانی در سیر و سلوک کرده‌اند.

کلمات کلیدی

قرآن، اطمینان، متون عرفانی.



^۱ * دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، m.mahmoodi@dehaghan.ac-ir

مقدمه

شرافت و ارزش هر علم بستگی به دستاوردهای معنوی آن علم دارد و کدام علم می‌تواند از این جهت به اهمیت و ارزش شناخت قرآن و بررسی مفاهیم والای آن برسد که ارزش و قداست خود را از ذات اقدس احدیت گرفته است. از سوی دیگر در دنیای حاضر که انسانها در ماتم معنویت ناله سرداده‌اند و زندگی آنها را یکسره دلهره و اضطراب فرا گرفته تحقیق در مفاهیم قرآن و بهره گرفتن از آنها می‌تواند تا حدی این خلاء معنوی را جبران کند و موجب آرامش دل شود.

«اطمینان از جمله احوال عرفانی است» (سجادی، ۴۳: ۱۳۷۲). و در قرآن که خود آرام بخش دلها و جانهاست بارها و بارها به آن اشاره شده است. خداوند در قرآن یاد خدا را آرام بخش دلها می‌داند و آرامش دلها را موجب افزونی ایمان معرفی می‌کند. بدین ترتیب رابطه‌ای نزدیک بین ذکر خدا، اطمینان و ایمان برقرار می‌شود. مشتقات اطمینان ۱۲ بار در قرآن ذکر شده است. از جمله:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ...» (حج / ۱۱) و از مردم است آن کسی که می‌پرستد خدا را سپس اگر رسدش خوشی برآساید بدان ...

«... فاذا اطمأنتم فاقموا الصلوة كانت على المؤمنین کتاباً موقوتاً» (نساء / ۱۰۲) پس گاهی که دل آسوده شدید به پا دارید نماز را همانا نماز است بر مومنان نوشته بایسته.

و «وَمنا جَعَلَهُ اللَّهُ لا بُشْرَى لَكُمْ و لِيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ...» (آل عمران / ۱۲۶) و نگردانید آن را خدا جز بشارتی برای شما و تا آرام گیرد دل‌های شما بدان ...

کلمه «سکینه» نیز که بار معنایی اطمینان را با خود دارد بیش از ۶۵ بار در قرآن آمده است. از آن جمله است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» (فتح / ۴) اوست آن که فرستاد آرامش را در دل‌های مومنان تا بیفزاید ایمانی بر ایمانشان.

«ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ...» (توبه / ۲۶) سپس فرستادند آرامش خود را بر پیغمبرش و بر مومنین. «ذکر» نیز که از اصطلاحات قرآنی و عرفانی و مرتبط با اطمینان و عامل اصلی آنست از پرکاربردترین واژه‌های قرآنی محسوب می‌شود که با مشتقات آن نزدیک به ۱۸۵ بار در قرآن آمده است.

به طور کلی آیات قرآنی مرتبط با اطمینان به سه بخش قابل تقسیم است:

۱. آیاتی که بر آرامش بخش بودن ذکر و یاد خدا تأکید می‌کند؛
۲. آیاتی که بر نقش اطمینان در افزونی ایمان اشاره می‌کند؛
۳. آیاتی که بر نقش ایمان در ایجاد اطمینان تأکید دارد.

اهمیت اطمینان و آرامش دل در قرآن و روایات اسلامی باعث شده تا این آموزه دینی در عرفان و تصوف اسلامی بازتاب وسیع داشته باشد به طوری که هدف عالی تصوف و عرفان حاصل شدن طمأنینه و آرامش روح است که سعادت واقعی بشر تفسیری بهتر از آن ندارد. ایمان حقیقی که جز عارفان محقق از آن نصیب ندارند، قلب را از اضطراب و تشویش و شک و تردید که موجب شقاوت آدمی است نجات می‌بخشد. دستیابی به اطمینان و آرامش درونی کاری بس عظیم و دشوار است که مجاهده بسیار می‌طلبد و این مهم میسر نمی‌شود مگر با شناخت دقیق اطمینان و راهها و ابزار رسیدن به آن و خطرات و مشکلات راه. در ادامه این نوشتار با اساس قرار دادن آیات قرآنی مرتبط با اطمینان، مصادیق آن در متون عرفانی زبان فارسی از آغاز تا قرن نهم واکاوی و تحلیل می‌شود.

معنی لغوی و اصطلاحی اطمینان

اطمینان از نظر لغوی مصدر و از ریشه طمن به معنی آسایش خیال، آسودگی، راحتی، ایمنی و آرامش است. نیز طمأنینه از ریشه طمأن به معنای اطمینان یافتن، آسایش خاطر، برطرف شدن نگرانی و اضطراب و وقار و سکینه است (بندر ریگی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۱۲۰۷). در لغت‌نامه نیز معنای آرامش، آسایش و ایمنی و راحتی برای اطمینان آمده است (دهخدا، ذیل واژه اطمینان).

اطمینان در اصطلاح متصوفه عبارتست از «آرامش و تسکینی که نفس به اندازه یافت خود حاصل نماید. اگر مدرک یقین باشد نفس بر فرونی یقین کمال آن مطمئن شود، چون اطمینان به وجود مثلاً مکه و مدینه پس از دیدن آنها. مراتب از لحاظ قوت و ضعف متفاوت است و بسیاری از علما بر این تفاوت اذعان دارند. اگر اطمینان نفس صورت شک و ظن داشته باشد در این صورت اطمینان آن هم جانب ظن را رجحان می‌نهد و حاصل آنکه طمأنینه عبارتست از سکون نفس به سبب شبهه» (گوهرین، ۱۳۸۶، ج ۷: ۳۱۹). نیز آنرا «آرامش خاطر بعد از بی‌تابی و اضطراب» گفته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۶۹۰).

اطمینان حالت اعتماد دل بر وکیل یعنی خداوند است که «نعم المولی و نعم الوکیل» اوست. اعتماد به اینکه چنانکه در خور فضل و کرم خداوند است آنچه خیر و مطابق حکمت الهی است به او خواهد رسید. «چون بنده به این مقام برسد، دیگر هراسان نگردد، بلکه اعتماد تام حاصل کند و قلبش آرام شود و اطمینان یابد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۱۵۷). بدین ترتیب اطمینان از احوال رفیع عرفانی است که حاصل ایمانی قوی و روانی استوار و دلی پاک و خردی توانا و صفای ذکر است. در ادامه مفهوم عرفانی اطمینان در قرآن و بازتاب این آیات در ادبیات عرفانی و سخنان عرفا تحلیل می‌شود.

اطمینان و ذکر

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد / ۲۸).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌نویسد «در اینکه فرمود الا بذكر الله تطمئن القلوب» آگاهی است برای مردم به اینکه متوجه پروردگار خود بشوند و با یاد او دل‌های خود را آرامش بخشند. چون آدمی در زندگی خود هدفی جز رستگاری و رسیدن به سعادت نداشته و بیمی جز افتادن در شقاوت و بدبختی ندارد و تنها سبب که سعادت و شقاوت و نعمت و نعمت بدست اوست همان خدای سبحان است و چون بازگشت همه امور به اوست و او آفریدگار جهان و مافوق بندگان است و قادر بر آنان و فعال ما یشاء پس یاد او برای نفسی که اسیر حوادث است و همواره در جستجوی رکن وثیقی است که سعادت او را ضمانت کند و نفسی که در امور خود متحیر است و نمی‌داند به کجا می‌رود و به کجایش می‌برند و برای چه آمده مایه اطمینان و آرامش است» (طباطبائی، ۱۳۶۶، ج ۱۱: ۴۸۶).

همچنین در ابتدای آیه فوق‌الذکر خداوند ذکر را به ایمان پیوند می‌دهد و می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ» زیرا اصل ایمان محبت است و مومن جز محب نیست. ذکر لازمه محبت و محبوب مذکور و محب ذاکر است.

در پدید آمدن طمأنینه و چگونگی آن ذکر و یاد خدا از ارکان مهم است. شیخ احمد جام در این باب گفته است: «هر آن کسی که دل او بدان صفت باشد که هرگاه که خدای عزوجل را یاد کند خدای عزوجل به خودی خود او را یاد کند. آنکه او را طمأنیت دل پیدا آید کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ حَاصِل آید. حیات طیبه هم از آن پدید آید و حیات طیبه از دل پاک و عمل صالح بر خیزد و دل پاک آن بود که از تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ حَاصِل آید» (شیخ احمد جام، ۱۳۶۸: ۱۴۷). مولانا تنها در یک بیت به طور مستقیم به طمأنینه اشاره کرده و در آرامش بخش بودن گفتار صادقانه آن را به طمأنینه تشبیه کرده است:

چون طمأنینه است صدق با فروغ دل نیارآمد به گفتار دروغ

(مولوی، ۱۳۷۵، د ۵: ب ۴۱۹)

شیخ احمد سمعانی معتقد است برای ادامه حیات هر موجودی طعام و غذایی نیاز است که اگر این طعام از وی بریده شود موجب مرگ او می‌گردد. غذای قلب نیز یاد خداست. «قوت قلب ذکر مقلب القلوب است، عجب است کسی را که بدین بارگاه عزت بار داده باشد که من ذکر فی نفس، بدین خاکدان پر وحشت که فنا بر فناست رخت همت فرو نهد» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۳۴۷).

عبادی مروزی نیز در ارتباط با ذکر و دستیابی به اطمینان با توسل به همین آیه شریفه چنین می‌گوید: «از حضرت عزت این ندا کرده اند که هیچ بنده‌ای نباشد که به ذکر مشغول من شود الا که همه مهمات او ناخواسته بی سؤال راست کنم بهتر از آنکه او داند و خواهد. و نشان مؤمن در دنیا ذکر خداوند است که می‌گوید «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جَلَّتْ قُلُوبُهُمْ» و قرار مؤمنان در هر دو سرای به ذکر خداوند است چنانکه می‌گوید «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» و مونس ذاکر در هر دو جهان خداوند است. چنانکه منقول است «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذُكْرِنِي» (عبادی مروزی، ۱۳۴۷: ۷۷).

از نظر مولانا ذکر پاک باعث از بین رفتن آلاینها و پلیدی‌های درون و در نتیجه تزکیه باطن می‌شود. به عقیده او ذکر و یاد خدا موجب اتحاد با اوست که نتیجه‌اش آرامش خاطر و اطمینان و رها شدن از اندوه است.

ذکر حق پاک است چون پاکی رسید	رخت بر بسندد برون آید پلید
می‌گریزد ضدها از ضدها	شب‌گریزد چون برافروزد ضیا
چون در آید نام پاک اندر دهان	نی پلیدی ماند و نی اندهان

(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۸۸-۱۸۶)

در کتاب احیاء علوم الدین با نگاهی فلسفی علت آرامش انسان با یاد خدا تحلیل شده و ضمن استناد به آیه فوق آمده است: «تقریر این سخن از دو وجه است یکی آنکه هر چه جز باری تعالی است ممکن است و ممکن به غیر خود محتاج بود و مادام که نظر در ممکن باشد از آن روی که ممکن است - احتیاج و افتقار نپذیرد و دل آرام نگیرد و چون به واجب رسید سلسله حاجات منقطع شود و انتقال از وی به دیگر محال بود و مطالبات منقطع گردد و قراری روی دهد و آرامی پدید آید و دوم آنکه وجوه حاجات مخلوقات جز به کرم و قدرت الهی که نامتناهی‌اند کفایت نشود پس از روی حقیقت اضطراب دلها را در طلب حوائج هیچ قراری و آرامی نباشد مگر به ذکر حق تعالی و هر دل که ذکر حقیقی در آن نباشد همواره در اضطراب و انزعاج بود» (غزالی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۶۴۳).

بی‌تردید، ذکر، عارف و سالک را یکسره متوجه حق می‌سازد و به او اطمینان می‌بخشد و در وجودش موجب یقین می‌شود و او را در نهایت برای مشاهده آماده می‌کند که «ذِكْرُ اللَّهِ جَلَاءُ الصُّدُورِ وَ طَمَئِنَّةُ الْقُلُوبِ» یاد خدا جلا دهنده سینه‌ها و آرام بخش دلهاست (آمدی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۴۲۸). اما تنها ذکر حقیقی است که در پدید آمدن حالت اطمینان موثر است. در کشف الاسرار و عده الابرار در این باره آمده است: «ذکر همه آنست که توبه اختیار خویش نه از روی تکلف لب بجنابانی آن خود تذکر است و تذکر تصنع است و ذکر حقیقی آنست که زبان همه دل شود و دل همه سر گردد و سر عین مشاهدت شود. اصول تفرقت منقطع گردد کمال جمعیت در عالم معیت از این مقام پدید آید. ذکر در سر مذکور شود و جان در سر نور خیر عیان گردد و عیان از بیان دور» (مبیدی، ۱۳۷۵: ۱۳۴).

به واقع ذکر حقیقی بر دل جاری می‌شود نه فقط بر زبان :

مشک را بر تن مزین بر دل بمال	مشک چبود نام پاک ذوالجلال
آن منافق مشک بر تن می‌زند	روح را در قعر گلخن می‌نهد
بر زبان نام حق و در جان او	گندها از فکر بی ایمان او

ذکر با او همچو سبزه گلخن است
 بر سر مبرز گل است و سوسن است
 آن نبات آنجا یقین عاریت است
 جای آن گل مجلس است و عشرت است
 (مولوی، ۱۳۷۵، د ۲: ب ۲۷۱)

مراحل ذکر از نظر خواجه عبدالله عبارتند از:

۱. مرحله ابتدایی که در آن ذاکر به اوراد و عبادات و اذکار مشغول است اما در دل توجهی به آنچه می‌گوید ندارد. آیه شریفه «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» (اعراف/ ۱۷۹) در وصف این ذاکران است.
 ۲. مرحله متوسط که ذاکر ذکر را بر زبان می‌راند و به دل بدانچه می‌گوید توجه دارد. در این مرحله ذاکر در ذکر در پی خواست حق است آنچنانکه در آیه شریفه آمده است «وَمَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان/ ۳۰) آمده است.
 ۳. مرحله آخر ذاکر در می‌یابد آنچه در دل او نقش می‌بندد القا حق تعالی است. بواقع حق ذاکر است و بنده متذکر و چون ذکر کننده حق تعالی است، دل به اطمینان می‌رسد (خواجه عبد.. انصاری، ۱۳۶۱: ۱۱۵).
- ارتباط بین ذکر و ایجاد آرامش و اطمینان در اولیاء الله در کلام عزیر نسفی این چنین تبیین شده است: «ای درویش اولیا شیخی و پیشوایی و دعوت و تربیت خلق نکنند از جهت آنکه اولیا یک روی بیشتر ندارند روی در خدا دارند دایم به ذکر خدای و مشاهده مشغولند آرام ایشان به ذکر خدای است و ذوق ایشان به لقای خداست» (نسفی، ۱۳۷۷: ۳۱۹).

اطمینان و ایمان

ایمان در لغت به معنای تصدیق است و در اصطلاح باوری قلبی و تجربه‌ای شهودی و مستقیم است که موجب قطع و یقین و آرامش و اطمینان می‌شود. در قرآن بین ایمان و ایجاد اطمینان ربط مستقیم برقرار شده است، زیرا دل نمی‌تواند جز در حالت طمانیت به وحدانیت خدا اقرار کند. به عبارتی طمانینه جوهر ایمان است و از سوی دیگر رهاورد ایمان طمانینه و آرامش دل است. مؤمن هنگامی می‌تواند تصدیق کند و باور داشته باشد، که طمانینه را در دل احساس کند. «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نحل/ ۱۰۶).

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» (رعد/ ۲۸)

میبدی در تفسیر آیه فوق‌الذکر می‌نویسد: «بر لسان اهل اشارت این آیت از دو کس خیر می‌دهد یکی مرید و دیگر مراد. یکی اوقات خویش مستغرق دارد به ذکر زبان گهی نماز و گه تسبیح و گه خواندن قرآن. یکی می‌نازد به ذکر حق در میان جان از عزتی که هست در بحر عیان او را پرداخت نیست با ذکر زبان ...» (میبدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۲۰۵). مرید سالک راه دین و در بند ذکر خویش است با وی خطاب کنند که ذکر نگه دار و او را گویند اذکرونی اما مراد بر بساط قرب، از خلق و اسباب جدا گشته است او را گویند «اذکر کم».

عوامل مختلفی موجبات نگرانی و پریشانی و اضطراب انسان را فراهم می‌کنند آینده مبهم، گذشته تاریک، ضعف و ناتوانی، احساس بیهودگی، دنیا پرستی، توهم و سوء ظن و ... اما ایمان به خدا و یاد او همه این اضطرابها را پایان می‌بخشد. ترمذی در کتاب ختم الاولیا ضمن اشاره به واژگان ایمان و اسلام متذکر می‌شود که در این دو مفهوم چیزی بیش از اطاعت وجود دارد. در حقیقت انسان که به نور وحی هدایت شده است پروردگارش را باز می‌شناسد و با آرامش به او دل می‌بندد آنگاه روحش آرام می‌گیرد و دلش از معرفتی که به او داده شده است قوی می‌گردد پس خود را به خدا تسلیم می‌کند و به احکام او گردن می‌نهد. این تسلیم در عبودیت «اسلام» است در حالیکه آرامش روح و طمانینه دل «ایمان» است و اینها دو مرحله از پیمان واحدی است که انسان با آن به خدا می‌پیوندد بنابراین کلمه اسلام بر اطاعت که دین با آن تعریف می‌شود تسلیم پویا را هم می‌افزاید که با آن

مسلم برای اجرای فرمانهای خدا و پیروی از احکام خدا خود را تسلیم او می‌کند در این تسلیم طمأنینه دل و آرامش روح می‌یابد که از خصایص ایمان است. در حقیقت در ایمان ریشه امن به معنی «امین بودن» و «در امان بودن» را می‌یابیم. ایمان طمأنینه و آرامش دل به همراه می‌آورد همچنین اگر ایمان در بعضی آیات قرآن معنی توحید به خود می‌گیرد به سبب آن است که دل نمی‌تواند جز در حالت طمأنینه به وحدانیت خدا گواهی دهد به این ترتیب ترمذی «طمأنینه» را جوهر ایمان می‌داند (به نقل از نوپا، ۱۳۷۳: ۱۲۲).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» (ابراهیم ۲۷). ثبات حالتی است که تا با ایمان مقارن نشود طمأنینه نفس که طلب کمال مشروط به آن است میسر نگردد. چه هر کس که در ایمان خویش متزلزل باشد طالب کمال نتواند بود و ثبات ایمان عبارتست از حصول جزم به آنکه کاملی و کمالی هست و تا این جزم نباشد طلب کمال ممکن نیست و عزم طلب کمال و ثبات در عزم تا حاصل نشود سلوک ممکن نیست صاحب عزم بی‌ثبات «كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ» (انعام/۷۱) حیران باشد متحیر را عزمی نباشد و تا در یک جهت معین استوار نشود حرکت و سیر و سلوک از او واقع نمی‌شود و به اطمینان نمی‌رسد و اگر حرکتی کند اضطرابی و ترددی حاصل آن باشد که فایده و ثمری آن مترتب نیست. علت ثبات بصیرت باطن به حقیقت معتقد خویش است به وجهی که آن بصیرت زوال نپذیرد. قلبی که به واسطه ایمان به اطمینان دست یافته باشد قلبی است استوار و راسخ که حظوظ نفسانی نیز زیانی به ایمانش وارد نمی‌کند «این است سر آن که پیغامبران مرسل با جلالت منزلت و کمال قربت ایشان از حظوظ نفس دست بنداشته‌اند» (میبیدی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۷۴).

اطمینان و شهود و یقین (ایمان کامل)

«رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي» (بقره/۲۶۰) آیه فوق مربوط به داستان حضرت ابراهیم (ع) است که از خداوند خواست تا زنده شدن مردگان را به او نشان دهد و چون خداوند از او پرسید مگر به این مطلب ایمان نداری؟ پاسخ داد ایمان دارم اما می‌خواهم به اطمینان قلبی دست یابم.

در تفسیر عرفانی این آیه گفته شده: «ابراهیم به آنچه گفت «أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» زندگی دل می‌خواست و طمأنینه سر، دانست که تا دلی زنده نبود طمأنینت در آن فرو نیاید و تا طمأنینه نبود به غایت مقصد عارفان نرسد و غایت مقصد عارفان روح انس و شهود دل و دوام مهرست ...» (همان، ج ۱: ۷۱۸). حاصل کلام آن که سؤال ابراهیم از سر بی‌ایمانی نبود بلکه او به دنبال دستیابی به اطمینان مطلق بود. در پی آن بود که منشأ خواطر قلبی را قطع کند. زیرا هر چند خواطر مخالف، همیشه با ایمان و تصدیق منافات ندارند ولی موجب ناراحتی انسان می‌شوند و قرار و آرامش را از او سلب می‌کنند. اینگونه خواطر جز با حس و مشاهده زوال نمی‌یابند. از سوی دیگر استدلال و برهان عقلی گاهی موجب یقین می‌شود اما قطعاً آرامش خاطر به همراه نمی‌آورد زیرا در اعماق دل و جان فرد نفوذ نمی‌کند. روشن است که تنها ذکر یک مثال و بیان یک تشبیه صحنه‌ای را مجسم نمی‌کند و آرامش خاطری به همراه نمی‌آورد اما آنچه عقل و دل را سیراب می‌کند شهود عینی است. «آرام دل تبع تخیل و حس بود در ابتدای حال. آنگاه چون به نهایت رسد دل نیز تبع یقین شود و وی را به مشاهده ظاهر حاجت نیاید» (غزالی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۴۲). در واقع ابراهیم (ع) از طریق عقل و منطق به رستخیز ایمان داشت اما می‌خواست از راه احساس و شهود نیز آن را دریابد پس «تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می‌دهد که افکار انسانی از وصول به مرحله شهود دائما در حرکت و جولان و فراز و نشیب است اما به مرحله شهود که رسید آرام می‌گیرد و تثبیت می‌شود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۰۴).

محیی الدین عربی در تفسیر آیه فوق آورده است «چرا با ثابت بودن ایمانش [ابراهیم] طالب رویت زنده کردن مردگان شده؟ گفتم تا میان دانایی و بینایی جمع کند در این مورد حسن‌هانی (ابونواس) گفت و چه خوش گفت:

هشدار شرابم بنوشان و بگو شراب است

وقتی آشکارا ممکن است، پنهانی منوشان

اسم معشوق را بگو

کنایه و کنیه را رها کن

در لذتی که پنهانی باشد چیزی نیست ... (ابن عربی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

همچنین فخرالدین ابراهیم عراقی درباره این آیه می‌گوید: «محبّت خداست که عین‌الیقین جمال دوست بیند عمری در این طلب سرگشته می‌گشت ناگاه به سر او ندا در دادند:

آن چشمه که خضر خورد از او آب حیات در منزل توست لیک انباشته‌ای

چون به عین‌الیقین در خورد نظر کرد خود را گم یافت آنگاه دوست بازیافت چون نیک نگه کرد خود عین او بود گفت:

ای دوست تو را به هر مکان می‌جستم هر دم خبرت از این و آن می‌جستم

دیدم به تو خویش را تو خود من بودی خجالت زده‌ام کز تو نشان می‌جستم

این دیده هر دیده‌وری را حاصل است الا آنست که نمی‌داند که چه می‌گوید و چه می‌بیند و ذره که از خانه به صحرا شود ضرورت آفتاب را بیند نداند که چه می‌بیند. لاجرم لذت نمی‌یابد لذت آن یابد که به حق‌الیقین بداند که چه می‌بیند و به چه می‌بیند و بر چه می‌بیند. و لکن لیطمئن قلبی، اگر اشارت به چنین یقینی بود اطمینان قلب و سکون نفس جز به حق‌الیقین راست نیاید» (عراقی، ۱۳۷۲: ۵۱۲).

عزیز نسفی آنجا که از مراتب ولادت و حیات معنوی سخن می‌گوید، رسیدن به عالم اطمینان و حاصل کردن سکینه و جدا شدن از علم و عقل را ولادت طیبه و این زندگی و اطمینان و سکینه را قیامت کبری و این روز را یوم الجمع می‌نامد (نسفی، ۱۳۷۹: ۲۴۱).

در آیه ۴ سوره فتح خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي الْقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرُدُّوْا أَيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ...» اوست که در دلهای مؤمنان آرامش فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند. تأمل در این آیه مؤید این مطلب است که آرامش و سکینه موجب افزونی ایمان و تکامل مرتبه آنست. یقین اطمینان قلبی و اعتقاد تجربی در انسانی است که قلبش به واسطه تجلی جمال الهی به آرامش رسیده است و با روح و قلب خود بر بساط عبودیت ثابت قدم است از سوی دیگر آنچنانکه از فحوای آیه می‌توان دریافت این آرامش عطیه‌ای از سوی خداست و خداوند آن را بر بندگان خاص خود فرو می‌فرستد. «سکینه آرامش است که حق فرو فرستد بر دل دوستان آزادی آن دلها را» (خواججه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۱۵۷).

اطمینان و رضا

«يا ايها النفسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي اِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً» (فجر / ۲۸)

رضا از مقامات عالی سیر و سلوک است که در آن هر چه برای سالک پیش آید از خوشی و ناخوشی برای او یکسان است و حالش دگرگون نشود. در تعریف آن گفته شده: «رضا عبارتست از رفع کراهت و استحلای مرارت احکام قضا و قدر» (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۹۹).

رضا به قضای الهی ثمره محبت کامل به خداست. در این مقام قلب بنده تحت قلم خداوند ساکن است و معتقد است خداوند در قسمت اشتباهی نکرده و هیچ خطایی بر قلم صنع او نرفته است و هر که را هر چه داده به جا داده پس بخل و حسد نمی‌ورزد و اعتراض نمی‌کند بلکه از خدا راضی است تا خدا از او راضی باشد «رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (مائده / ۱۱۹). هرگاه بنده به درجه‌ای از یقین دست یابد که بداند آنچه را خداوند اراده کند قطعاً انجام خواهد یافت. خود را برای دریافت قضای الهی آماده

می‌کند و رویارویی با قضای الهی او را در اضطراب نمی‌افکند، زیرا جوارح او تابع قلب او هستند. هر چه قلب سکون یابد اندامها تسلیم شوند و هر گاه سکون قلب دچار نقصان شود از ضعف یقین، جوارح نیز دچار اضطراب می‌شوند. به عبارت دیگر در مرحله رضا بنده در حالتی است «که هر چه به وی می‌رسد اگر محبوب او باشد خود لامحاله سکون می‌گیرد که هر که محبوب بیابد با محبوب بیارامد. اضطراب آنگاه باشد که مکروه باشد. پس در این حال سکون باید از بهر آنکه کننده کسی است که از اضطراب تو باک ندارد و نیز حسن اختیار حق، خویشتن را ببیند و او را در حق خود متهم ندارد و به او ظن نیکو برد که این چه با من کرد نگر صلاح من در آنست و من نمی‌دانم مرا اضطراب محال است» (مستملی بخاری، ۱۳۷۳، ج ۳: ۱۳۱۱).

در مورد رضا و آرامش دل گفته است: «رضا آرام دل است به حکمهای او، موافقت دل به آنچه او بپسندد و اختیار کند» (قشیری، ۱۳۸۵: ۲۹۸). نیز گفته‌اند «رضا آرامش دل بنده در زیر فرمانهای خداست» (سراج، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

به برکت کشف و شهود از شرک خفی بیرون آید و به دل و جان موحد گردد و خدا را منبع خیر و برکت شمرد و نیز معتقد باشد که خداوند قادر و قاهر بر اشیاء و آگاه به هر حاجتی است، از غیر او هراسی به دل راه نمی‌دهد و به جز او به کسی دل نمی‌بندد و به یقین قلبی دست می‌یابد و «چون رضا نتیجه یقین است و یقین وصف خاص دل، صفت رضا مخصوص بود بدو و کرامت نفس در او قادح نه، الا آنکه دل صاحب یقین به مثبت بحری است زاخر گاه ساکن و گاه مضطرب هر گاه که ریاح امواج احوال از مهب عنایت الهی قصد وزیدن کنند بحر دل در تموج آید و فضله موجی از او به ساحل نفس پیوندد و در مجاری طبع روان گردد و اثر رضا و طمأنیت بواسطه آن در نفس پدید آید و به صفت قلب متصف گردد و هر گاه که آن ریاح قرار گیرند بحر قلب از تموج و اضطراب و کراهت بیارامد و فیض علم یقین و طمأنیت روی باحیز خود نهد و اضطراب و کرامت نفس باز معاودت نماید. (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۰۰) بنابراین رضای قلب اثر رضایت رب است چون نظر رضوان الهی به دل سالک تعلق گیرد صفت رضا در دل بوجود می‌آید بدین ترتیب «علامت اتصال رضوان الهی به دل بنده اتصال بنده بود و کلام سهل رحمه الله «اذا اتصل الرضا بالرضوان اتصلت الطمأنینه فطوبی لهم و حسن مآب» عبارت از این معنی است» (همان: ۴۰۱).

نفس مطمئنه

يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (فجر / ۲۸-۲۷)

ابن عربی در تفسیر این آیه می‌گوید، «این اطمینان شامل عامه است زیرا آنان چون خدا را یاد کنند به پادشاهی حق مطمئن می‌شوند و بهره‌شان از این یاد آنست که خدا با وسعت روزی و دفع آفات دعای آنان را اجابت کند و این همان معنی است که خدای بزرگ در این آیه می‌فرماید یعنی نفسی که در اثر ایمان به حق مطمئن گشته مانع و دافعی برای وی جز خدا وجود ندارد» (ابن عربی، ۱۳۶۷: ۲۸).

صاحب کتاب مرصاد العباد در ذیل این آیه می‌نویسد: «بدانکه نفس مطمئنه نفس انبیا و خواص اولیاست که در صف اول بوده‌اند در عالم ارواح اگرچه هر نفسی را در اطمینان درجه‌ای دیگرست از انبیاء و اولیاء ... به حقیقت بدانکه از مقام امارگی نفس به مقام مطمئنگی نتوان رسید جز به تصرف جذبات حق و اکسیر شرع چنانکه فرمود «انَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» و ابتدا جمله نفوس به صفت امارگی موصوف باشند اگر نفس نبی باشند و اگر نفس ولی تا به تربیت شریعت به مقام اطمینان رسد که نهایت استعداد جوهر انسانی است آنگاه مستحق خطاب ارجعی گردد» (نجم رازی، ۱۳۷۳: ۳۶۹).

از معنای ظاهری این آیات برمی‌آید که نفس مطمئنه از میان ارباب بی‌نهایت تنها رب خود را می‌شناسد و به دعوت او تن در می‌دهد و به سوی او باز می‌گردد و به رضای او راضی می‌شود. خطاب خداوند به نفس است نفسی که بر نورانیت و تابناکی از صفات زشت خود بیرون آمده و به اخلاق نیک متخلق گشته است «نفسی که چون جان به عشق انسانی تربیت یافت و در سر

عشق راسخ شد و دل به آتش عشق از خطرات نفسانی و شیطانی تهذیب یافت نفس اماره در تحت لگد قهر عشق مطمئنه می‌گردد. عقل را منازل عشق آموختند. روح را مقام عشق پیدا شد، نفس حسی و نفس حیوانی رنگ معنی گرفت. سیر منازل عشق انسانی به روح تمام گشت وی را آداب و علم طریق عشق حاصل شد» (روزبهان بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۹۹). از دیدگاه ابونصر سراج نیز مراد از این نفس نفسی است که با ایمان به آرامش رسیده است. (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

بنابراین خطاب «یا ایته‌ا النفس المطمئنه» به نفسی است که از جهاد اکبر فارغ و به عالم فتح و ظفر که مقر اطمینان است داخل شده و چون هنوز از مجاهده عظمی فارغ نشده و آثار وجودی او باقی است و غایت اضمحلال او موقوف بر تحقیق جهاد اعظم است هنوز از تسلط و قهر خداوند خارج نشده است.

صاحبان نفس مطمئنه کسانی هستند که به مرحله اطمینان رسیده و حیات طیبه دارند و در قلوبشان طمأنینت و آرامشی قوی پیداست و نسبت به تمامی وعده‌های خداوند سبحان مؤمن و مطمئن هستند. که گفته‌اند «النفس اذا احرزت قوتها اطمأنت» قوت نفس آرامش اوست به وعده خداوند خود» (سمعانی، ۱۳۸۴: ۴۵۵).

صاحبان نفس مطمئنه همواره خدا را به یاد دارند و به واسطه دل‌های پاکشان پیوسته از ایشان عمل صالح برمی‌خیزد. طایفه‌ای هستند که «پیش از مرگ صورتی به اشارت «موتوا قبل ان تموتوا» به مرگ حقیقی بمرده‌اند و چون پیش از مرگ بمرده‌اند حق تعالی ایشان را پیش از حشر زنده کرد و معاد مرجع ایشان حضرت خداوندی ساخت که «ثم تحيیکم» «ثم الیه ترجعون» در این عالم به صورت نشسته‌اند و از نعمت بهشت به معنی گذشته «و تری الجبال تحسبها جامده» و هی تَمُرُ السحاب صنع الله» این است معاد نفس و معنی اشارت «ارجعی الی ربک» (نجم رازی، ۱۳۷۲: ۳۸۶). به عبارتی آنانکه منازل عبودیت و مراحل عبارت را طی کنند مطلوبشان جمله مطالب می‌گردد و شایستگی می‌یابند که از غیب به جانشان ندایی رسد که «یا ایته‌ا النفس ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» سیصد و شصت نظر از ملکوت قدس می‌آید و با هر نظری این تقاضا می‌رود که «ارجعی» هنوز گاه آن نیامد که باز آیی و با ما بسازی وقت نیامد که ما را باشی.

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو کز رشته تو سری در انگشت منست»

(مبیدی، ۱۳۶۱، ج ۱۰: ۴۹۳)

نتیجه‌گیری

اطمینان از احوال نهایی عرفانی و خاص واصلان و منتهیان است که سالک پس از مجاهده و مراقبه و به واسطه اذکار و اوراد فراوان به آن دست می‌یابد. در قرآن بین این علت و معلول ربط مستقیمی ایجاد شده است. ذکر خدا سبب آرامش دل است، البته بی شک ذکر باید دارای شرایط خاص خود باشد تا در پدید آمدن این حالت عظیم روحانی موثر واقع شده و مایه سکینه و آرامش دل گردد. از سوی دیگر آن کس که با معرفت کامل نسبت به پروردگارش از در طاعت او وارد می‌شود به او دل می‌بندد و در خود احساس آرامش می‌کند و به حال اطمینان دست می‌یابد. از دیگر سو، دست یافتن به حق یقین که بالاترین درجه یقین و ایمان است پس از اطمینان حاصل می‌شود و این همان چیزی است که ابراهیم (ع) در زنده کردن مردگان از خداوند درخواست کرد. بین رضا به عنوان عالی‌ترین مقام عرفانی و اطمینان نیز رابطه وجود دارد. سالک به برکت کشف و شهود از شرک خفی بیرون می‌آید و به دل و جان موحد می‌شود و خدا را منبع هر خیر و برکت می‌بیند و او را قاهر و قادر بر هر امر می‌یابد. صاحبان نفس مطمئنه هم که مورد خطاب مستقیم خداوندند نه تنها به دعوت الهی پاسخ می‌دهند و به سوی او باز می‌گردند، به رضای او راضی می‌شوند و خدا نیز از آنها راضی است.

منابع

۱. قرآن مجید، ترجمه الهی قمشه‌ای
۲. آمدی (۱۳۸۴)، **غور الحکم و درر الکلم**، شرح و ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
۳. ابن عربی، محی الدین (۱۳۸۰)، **الاسرار فی مقام الاسرار**، ترجمه قاسم انصاری، تهران: طهوری
۴. _____ (۱۳۶۷) **رسائل**، تصحیح هروی، تهران: مولی.
۵. بندر ریگی، محمد (۱۳۸۴)، **المعجم الوسیط**، قم: انتشارات اسلامی.
۶. خواجه عبدالله انصاری (۱۳۸۶)، **صد میدان**، تصحیح سهیلا موسوی سیرجانی، تهران: زوار.
۷. _____ (۱۳۶۱)، **منازل السائرين**، شرح و ترجمه عبدالغفور روان فرهادی، تهران: مولی.
۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۳۵)، **لغت نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
۹. راغب اصفهانی، ابوالقاسم محمد بن فضل (۱۳۶۱)، **المفردات فی غرایب القرآن**، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۰. روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۶۰)، **عبر العاشقین**، تصحیح محمد معین و هانری کرین، تهران: منوچهری.
۱۱. سجادی، سید ضیاء الدین (۱۳۷۲)، **مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف**، تهران: سمت
۱۲. سراج طوسی، ابونصر (۱۳۸۲)، **اللمع فی التصوف**، تصحیح نیکلسون، ترجمه مهدی مجتبی، تهران: اساطیر.
۱۳. سمعانی، شهاب الدین احمد (۱۳۸۴)، **روح الارواح**، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. شیخ احمد جام (۱۳۶۸)، **انس التائیین**، تصحیح علی فاضل، تهران: توس.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۶)، **تفسیر المیزان**، ترجمه محمد باقر موسوی، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی
۱۶. عبادی مروزی، ابوالمظفر منصور بن اردشیر (۱۳۴۷)، **التصفيه فی احوال المتصوفه**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۷. عراقی، فخرالدین ابراهیم (۱۳۷۲)، **مجموعه آثار**، تصحیح نسرین محتشم، تهران: زوار.
۱۸. عزالدین محمود کاشانی (۱۳۸۱)، **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: نشر هما.
۱۹. غزالی، محمد (۱۳۶۴)، **احیاء علوم الدین**، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. _____ (۱۳۸۲)، **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۵)، **رسالة قشیریه**، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۲. گوهرین، سید صادق (۱۳۸۶)، **شرح اصطلاحات تصوف**، تهران: زوار.
۲۳. مستملی بخاری، ابوبکر (۱۳۷۳) **شرح التعرف لمذهب التصوف**، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۵. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵)، **مثنوی معنوی**، تصحیح نیکلسون، تهران: امیر کبیر.
۲۶. میدی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۶۱)، **کشف الاسرار و عده الابوار**، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر.
۲۷. نجم الدین رازی (۱۳۷۲)، **مرصاد العباد**، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۸. نسفی، عزیزالدین (۱۳۷۷)، **الانسان الکامل**، تصحیح ماریژان موله، تهران: طهوری.
۲۹. _____ (۱۳۷۹)، **بیان التنزیل**، تصحیح سید علی اصغر میرباقری فرد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۳۰. نوبیا، پل (۱۳۷۲)، **تفسیر عرفانی و زبان قرآنی**، ترجمه سید اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.